نگاه

از متن و حاشیه ادبیات معاصر
پرت کردن ایده‌ها

«روزنامه‌نگاری منصفانه و درست، نخفتد در زمان حال تاثیرگذار است، بلکه از آزمون تاریخ نیز سربلند بیرون می‌آید. اغلب روزنامه‌نگار نخفتد به منابع معتبر، بلکه به تکوین تاریخ مرتبط است. این شیوه روزنامه‌نگاری ۱۰۰سال-۵۰سال-۱۰سال بعد از وقوع حادثه همچنان معتبر خواهد بود؛ مصداق این گفته نی دی‌آمر، کتاب «نمازنویسی بر دیوار کاغذی» با عنوان فرعی «از متن و حاشیه ادبیات معاصر» از مجموعه‌مقالاتی از امیر احمدی‌آریان، که برآیند بیش از ۲۰۰ یادداشت و مقاله و نقد کتاب است که در دهه ۸۰ در مطبوعات ایران منتشر شده بود، اما تفاوت آنها نیز در روزنامه «شرق» و ضمیمه‌های آن چاپ شده است. احمدی‌آریان در مقدمه «نمازنویسی بر دیوار کاغذی» می‌نویسد: «من یک نوظهور روزنالیسم را جلاتر بین بعد از اصلاحات که تلفیقی بعدی از فلسفه و سیاست و فرهنگ با جلاتی شور و تعجیل، به قول احمد مهرگان «تفکر اضطراری» در مجموعه‌مقالات و اندیشه روزنامه‌ها ظهور کرد، بیش از هر چیز ریشه در این سنت دارد. روزنامه‌نویسی صفحات لاجی در مطبوعات امروز بنیادی وارث این عزالدین‌شان خانه‌ها کاغذفروشی‌هاست. در فکر منسجمی و قضای آکادمیک و دانشگاه راسپری می‌کند و هم نوشتن در مطبوعات را اخلاق می‌کند. البته هدف از روایت تجربه خود را اینستر تاکید بر خصلت خودتاذنادی این مقاله و به خاطره‌گویی» می‌داند. از ظهور خیل نویسندگان و شاعران تازه می‌نویسد که حضور جوانان در جامعه ایران با سطح فرهنگی آنان هم شرط و شاخص نویسندگان جوان بسیار سریع‌تر از نسل‌های پیشین کتاب منتشر می‌کردند و خود را بیشتر از گذشتگان محق و آگاه می‌دانستند و بعد از مدها و موج‌هایی که در ادبیات و نقد و نظریه که به راه افتاد می‌نویسد و نتایج آن. «برای نویسندوجون نوشتن شرط لازم است اما کافی نیست. بلافاصله باید افزود که نمی‌گویم نویسندوجون فضیلتی مترتب است. نفس نویسندبودن هیچ‌چیز به هیچ‌کس نمی‌افزاید. بحث بر سر یک ادعاست: نویسنده آن کسی است که ادعا می‌کند نویسنده است. ادعا می‌کند آنچه نوشته است ادبیات است. اما در این میان اتفاقات خوب‌تر اینکه دیگری رد می‌دهد.

«کابوس سحرگاهی» نوشته فردریکدار بلومولت نویسنده پرکار و توانای ادبیات معاصر فرانسوی است. فردریکدار بلومولت در سال ۱۹۵۴ در بلژیک متولد شد و در آن‌همه کتاب و گفتگو و روایت‌های متناقض به زندگی‌اش ادامه خواهد داد.»

رمان شازده احتجاب از یکنظر بیش دقیق و کامل ناتوانی است. این ناتوانی خود را در سیطره خشونت سنگین «گذشته» به نمایش درمی‌آورد، خشونت سنگین گذشته شازده احتجاب را ناتوان کرده است. او باجود آنکه با حیلهٔ بلند می‌گویدبابد کاری بکنم» ناتوان از هرگونه کاری است. گفتگوهای او با نامزدش وزن عجیبی دارد. او در تمام رمان حتی در تمام رمان با دروش نامزدش بحث می‌کند و به‌عنوان تنها گفتگوی او با نامزدش تنها کسی که امکان هر تحرکی را از او سلب کرده‌اند. در این میانه شازده احتجاب میان‌دار خاطره‌ها، القاب، عناوین و تصاویر اجداد گذشته، تنها سگینی عظیم سرش را بر دست‌هایش حس می‌کند و دستهایش از این بابت می‌لرزد

با شازده احتجاب در ادبیات معاصر فیلری است که درمی‌یابیم راه گریز از گذشته بسته است. که از گذشته گریزی نیست. اما این موضوع در حین حال به منزله آن هم نیست که آدمیان تمام در گذشته اسیر» می‌شوند. دنیا در تاریخ ادبیات مدرن ایران داستان کوتاه کوچ سیف را از رمان رواج دارد. دلایل این برتری جای تأمل و تدقیق دارد. بخصوص که در مجموع، با وجود میلگین تلال کیفیت، بازار فروش رمان از داستان کوتاه بهتر بوده و رمان‌ها اقبال بیشتری دیده‌اند؛ «نمازنویسی‌های امیر احمدی‌آریان، بر دیوارهای کاغذی» کتابی شده است که منتقد و مترجمی که معتقد است «اگر یک کار قابل ذکر در دهه هزاره‌سیدوهشتاد خوشبینی کرده باشم همکاری با این صفحات (روزنامه‌ها) بوده است. بخش عمده‌ای از زندگی من در این‌چهت وقف روزنامه‌نگاری آدمی شد. تا چند داستان و شعر و نظریه یعنی بگیر تا سنون‌نویس در باب حوالتی ادبیات ایران و احیاناً ادبیات جهان، برت‌گرش ابدعای و بیورین‌بخش خشنی و ابراز شعفی»

شعارنویسی بر دیوار کاغذی
امیر احمدی‌آریان
نشر چشمه
چاپ اول: ۱۳۹۳

عطف کتاب

مروری بر رمان پلیسی «کابوس سحرگاهی»
جولانگاه علف‌های هرز

«اهمیت پـارای از رخداد‌ها موجب می‌شود فکـر کنیـم که اصـلا برای بشـرگرفتـاشـن آنها به دنیا آمده‌ایم و وقتی به‌وقـوع می‌پیوندند بنظرمان طبیعـی می‌آیـد که انتظـارشـان را می‌کشـیم» به عبارتی آنهـا را بجا می‌آوریم. احسـاس می‌کنیم مابقی عمرمـان، مثل بعضی از صحدها که به کشتی می‌چسبند، به آنها بسـتگی پیدا می‌کند و سـیر زندگی ادامه می‌یابد و قایعی که از آن حد موجب تاثر ما شده بودنـد اصفهـانـه در خاطرانمان غـرق می‌شـوند و روزی فرامی‌رسـد که بـا کنجکـاوی در اعمـال جهان غیرملموس خاطرات، به تمانیـاشـان می‌نشینیم.» رمان «کابوس سحرگاهی» نوشـته فردریکدار روایت یکی از این خاطرهاسـت که در مجموعه‌ایـات ایران‌ا از فرقانش تـن بر جهان کاتب گفته‌اند. مجموعه‌تقاب، منتشر شده اسـت. «ماجرا سال گذشته در ماه اوریل رخ داد. می‌توانم محل وقوع همه رخدادها را بگویم. ولی به چه درد می‌خورد؟ فقط کافی اسـت منطقهای کشـف و کشـف را بگیرم. اسـم این منطقه را بگویم. کافی اسـت که ادعا می‌کنم که به گفتار اجتماعی خاص تعلق دارد؛ این تعلق یعنی که او مدعی ادامه راه عده خاصی از ادبهاست.»

بخش دوم کتاب؛ «جوقیـوسـ رایانی و ادبیات زندگـی روزمره»، بخش اپی‌ی کتاب است. بخش اول را منتقد به بحث درباره حوالتی ادبیات و بررسی تجربه و تحولات فنی ادبی و البته نسـبت آن با ادبیات دیرلرانی پرداخته و حال در بخش دوم به متون ادبی دیرلرانی نزدیک‌تر شـده اسـت. و بر آن اسـت تا تحولی مهم در ادبیات معاصر ایران را تشریح کند. اینکه ادبیات ما در دهه‌هشتاد به جای خلق موقعیت‌های استثنایی و خاص، تنها به روایت زندگی روزمره پرداخته اسـت. این بحث مختصات و مشخصات این نوع داستان‌نویسـی را بررسی کرده، مکان هندسی آن را در زمینه تاریخ فکـری بـامـرش مـی‌کند و بعد از بررسـی‌های این نوع ادبیات می‌نویسد و امکانات و راه‌های خروج از این مسـیر. «جوقیـوسـ رایانی و ادبیات زندگی روزمره»، با بیش‌کشیدن این مسأله آغاز می‌شود که «برخلاف اغلب کشورهای دنیا، در تاریخ ادبیات مدرن ایران داسـتان کوتاه کوچ سیف را از رمان رواج دارد اسـت. دلایل این برتری جای تأمل و تدقیق دارد. بخصوص که در مجموع، با وجود میلگین تلال کیفیت، بازار فروش رمان از داستان کوتاه بهتر بوده و رمان‌ها اقبال بیشتری دیده‌اند؛ «نمازنویسی‌های امیر احمدی‌آریان، بر دیوارهای کاغذی» کتابی شده است که منتقد و مترجمی که معتقد است «اگر یک کار قابل ذکر در دهه هزاره‌سیدوهشتاد خوشبینی کرده باشم همکاری با این صفحات (روزنامه‌ها) بوده است. بخش عمده‌ای از زندگی من در این‌چهت وقف روزنامه‌نگاری آدمی شد. تا چند داسـتان و شعر و نظریه یعنی بگیر تا سـنون‌نویس در باب حوالتی ادبیات ایران و احیاناً ادبیات جهان، برت‌گرش ابدعای و بیورین‌بخش خشنی و ابراز شعفی»

گفت‌وگو با عباس صفاری به مناسبت انتشار مجموعه شعر «مثل جوهر در آب»

به رکود تن نداده‌ام

پیام حیدرقزوینی

**تازه‌ترین مجموعه شعر عباس صفاری با نام «مثل جوهر در آب»، شعرهایی را درپی می‌گیرد که به‌لحاظ زبانی در تداوم دو مجموعه شعر بیستـین او یعنی «کبوتر خیس» و «خنده در برف» سـروده شـده‌اند. زبان شعرهای صفاری در مجموعه «مثل جوهر در آب» زبانی ساده و گاه محاوره‌ای اسـت و آنطور که خود او هم در این گفت‌وگو مطرح می‌کند، لحن شعرهای این مجموعه در مقایسه با دودفتر قبلی تا حدودی صمیمانه‌تر و سرراست‌تر؛ شده‌است در این گفت‌وگو به جز تغییر زبانی شعرهای جدیدتر صفاری در مقایسه با شـعرهای اولیه او به شـباهت این زبان شعری با نثر هم پرداخته‌ایم. گفت‌وگو در ادامه، به فرم رویایی که در غالب شعرهای صفاری وجود دارد پرداخته و او به سـابقه شعر رویایی در سـنت ادبی ایران و به خصوص سـبک خراسانی اشاره کرده و روایت را بخشـی جدایی‌ناپذیر از ادبیات شعر صفاری دانسته است. در ادامه او بر اهمیت ذهنیت خود را هم از آغاز، ذهنیتی قصه‌گو می‌نامد که این ویژگی در شعرهایش هم دیده می‌شود. به اعتقاد صفاری شعر مدرن ما هم با یک روایت که همان «افسانه» نیما باشد شروع شده و به این اعتبار او روایت را شیوه‌ای برآمده از سنت می‌داند که به ادبیات معاصر رسـیده اسـت. گفت‌وگو به جز پرداختن به شـعرهای خود صفاری، گریزی هم به وضعیت کلی شعر امروز شعر و صفاری و تقلید را عارضه برکاری شاعران و نقد ایشـوه شـعر می‌داند. او در جایی از این گفت‌وگو، تقلید را مشکل بزرگ شـعر ما از دیرباز دانسـته و «۴درصد تاریخ ادبیات‌مان را تاریخ استعدادهای هدر رفته می‌داند که بدلیل تکرار و تقلید، نتوانسـته‌اند مانند کار شوند. صفاری اما برای اجتناب از گرفتارشدن در تقلید و تکرار جدیتـمال یکبار دفترشعری منتشر می‌کند. اما این حال تکـرار در برخی شـاعران هم دیده می‌شـود او درباره این مسـأله می‌گوید: «من رویهم‌رفته آدم نازآرامی هسـتم و به ندرت تن به رکود داده‌ام. از شـعر کهـنـه بـه شـوم توجه می‌کنم. توجه‌ام اگر حوصله‌ام را سر ببرد می‌رود سـراغ رو نقاشـی و گرافیک و گرافیک و به این شیوه نوانسـته‌ام از درجازدن در یک نقطه جلوگیری کنم. بااین همه نمی‌توانم ادعا کنم که تمام اشعارم از حیث طولانی و تازگی در یک سـطح قرار می‌گیرند. این را نیز بگویم که یک دلیل من آدم هیچ شـاعری آگاهانه شـعر نمی‌کند، «مثل جوهر در آب» شعرهای سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۲ صفاری را در برگرفته و نشـر مروارید آن را منتشـر کرده اسـت. گفت‌وگو با عباس صفاری را به مناسبت انتشار آخرین مجموعه شعرش می‌خوانید.

**★ زبان شعرهای مجموعه «مثل جوهر در آب» در مقایسه با شعرهای اولیه شما به سمت زبانی ساده‌تر و در جاهایی زبان محاوره‌ای، گرایش پیدا کرده اسـت. درشـتن از زبان فاخر و حرکت به سمت زبانی ساده جلدتر برگرفته از صورت روزمره شـعرهایتان بوده اسـت؟ آیا این زبان برای بیان تجربه‌های شـاعرانه امکانات بیشـتری در اختیارتان قرار می‌دهد و به همین دلیل در شـعرهای اخیرتان توجه مهمی به ایـاز اجلیـاردن عمر کار متفاوتی است. گلشـیری این ناتوانی را در حال و مزاج مجمع وخیم شازده به نمایش درمی‌آورد؛ او که دایما سـرفه می‌کند، بر عصا تکیه می‌زنـد و با دوپایه اینکه سـر زندگی ندارد، پیر و فرتوت اسـت. او ناتوان اسـت. ناتوان از اینکه خط گویری پیـدا کند تا لاقل خـود را از زیر تکه شمانتـیار پدربزرگ، مادربزرگ، پدر و مادر و حتی همسرش فخرالنسـاء رهایی بخشد. گلشیری از این بیماری مزمن به اسـاسـه مسـاله تئاتر و زندگی در حیطه تاریخ آن است که آیا اجرای تاگزیر و مکـرر یکمـتن، نتوانند بالقوهای را که در بطن آن پنهان اسـت، فعلیت می‌بخشد؟ به بیانی سـادهتر در جهان تئاتر گونه‌های که گویی در آن نقشی ایفا می‌کند اینا این امکان وجود دارد که از بطن تکرار، شکل جدید و متفاوتی از زندگی به چـاه آمد؟ اینکـه متفاوتی از اجرا در صحنه تئاتر و تاریخ را همچنیـن می‌توان نقطه عطفی در تفاوت اجرا در صحنه تئاتر و تاریخ را سـبکی گفتشگان بیانی می‌بخشد.

شازه احتجاب می‌داند که نمی‌توانند کاری کند، که نسلش رو به زوال اسـت؛ او که قرزیاش برای تداوم زندگی به پایان رسـیده، تنها می‌خواهد بـا نوسـتالژی‌هایی آگاهانه کـه حتی از آنهـا دیگر به وجد هـم نمی‌آیـد تنشی‌خطری بیابد می‌خواست بدانـد به‌خاطر خودش و فخرالنسـاء هم که شـده بود می‌خواسـت بفهمـد که پشت او پوسـت، پشت آن سیاه‌پوشن عکس و لاءهای سـطور آن همه کتابـه. چه نهفته‌است؟»

اجـرای نقشـی متفـاوت در تئاتر زندگی، نقشـی اسـت که پتانسـیل‌های وایـزده شده با را امیدهای بردارفته یکجا و توامـان، آن هم در لحظه خاق بـه نمایـش درآورد. این اجـرا اگـرچه بـر ضـرورت توانفتن تاکیـد می‌کند اما ناتوانی شـازده احتجاب توجه مهمی بـرای اجلیـاردن عمر کار متفاوتی اسـت. گلشـیری این ناتوانی را در حال و مزاج مجمع وخیم شازده به نمایش درمی‌آورد؛ او که دایما سـرفه می‌کند، بر عصا تکیه می‌زنـد و با دوپایه اینکه سـر زندگی ندارد، پیر و فرتوت اسـت. او ناتوان اسـت. ناتوان از اینکه خط گویری پیـدا کند تا لاقل خـود را از زیر تکه شمانتـیار پدربزرگ، مادربزرگ، پدر و مادر و حتی همسرش فخرالنسـاء رهایی بخشد. گلشیری از این بیماری مزمن به عنوان «تب اجدادی» نام می‌برد. تبی که لحظهای رهایش نمی‌کند و از او آیا ناگزیر بکـنفش ثابت را طلب می‌کند. اینگونه می‌شـود که «گذشته» برای شازده احتجاب به‌صورتهای برای تداوم مناجر نمی‌شود؛ تو خیلی عقبی، شازه، پس کی می‌خوای جلوی کسی هل؟»

در عالم ادبیات پدیدهای همچون شـازده احتجاب را می‌توان با بلوموط مقایسـه کرد؛ ایوان گنچاروف نویسنده شازده احتجاب در توصیف شخصیت بلوموط از گردش ایام طبیعت و تکرار آن را نماد گردش زندگی بلوموط قرار داده، این موضوع البته به منزله آن اسـت که ضربهاتک تصویر احوالات بلوموط خود را تکرار کند. بلوموط هیچ‌گاه در زمان همچون گورو رفتن و شـب و تغییر فصول تکرار و دایما تکرار می‌شـود. و لندینـه‌ها نگاهش در دروش به جولان درمی‌آید و مثل امواج دریا به مغزش هجوم می‌آورند. سـپس لندینـه‌ها بصـورت اهداف درمی‌آیند و خوش را به جوش می‌آورند. عضلانش کشـیده و رگـهایش منقبض می‌شـوند و اهداف به تلاش مبدل می‌شـوند و به تحریک نیروی درونی، موقعیـت خویش را دو بـا سـفر در ظـرف یکدقیقه بفهم می‌کنند. اما صبح به سـرعت بـبری می‌شود، روز افول می‌کنـد و همراه با آن نیروهای تحلیل‌رفته در بلوموط سخن رخـوت می‌گوییـد» گنچـاروف نیز از نیروهای تحلیل‌رفته در بلوموط سخن می‌گوید به همین دلیل نیز در بلوموط همچون شازده احتجاب حیطه دگرگونی و مداومش شکل نمی‌گیرد. حتی عشق بلوموط نیز بزنده و از بنیادهای طبیعی تنظیم می‌شـود مثلا عشـق او به لولکا زمان یک تابسـتان را دارد و بمحض آنکه تابسـتان به پایان می‌رسـد و پاییز می‌آید عشقش نیز گرمی خود را از دست می‌دهد و به دوره سرما و زوال می‌رسـد.

شکل‌های زندگی: کمدی فلکت‌بار ابلوموط و شازده احتجاب

گلشیری، راوی پرتوان ناتوانی

نادر شهریوری(صدفی)

«شـازده احتجاب سنگینی عظیم سـرش را بردسـت‌هایش حس کرد. دسـت‌هایش می‌لرزید!»

شازده احتجاب می‌دانسـت که ناهمراه‌اهلی و گذشته‌ها حی‌وحاضر و حتی حاضرتر از زندهها و زندهتر از او به زندهاند که زندگی او نمی‌تواند خود را از سیطره سهمگین آنان دور کند. «شازده احتجاب می‌دانسـت که قایدهای ندارد که نمی‌تواند که پدربزرگ همیشه مثل همان عکس سیاوسیفیدش خواهد ماند، مثل پوسـتی که توی آن کاه کرده باشند، سطحی که دور از او در آن‌همه کتاب و گفتگو و روایت‌های متناقض به زندگی‌اش ادامه خواهد داد.»

رمان شـازده احتجاب از یکنظر بیش دقیق و کامل ناتوانی اسـت. این ناتوانی خود را در سـیطره خشونت سنگین «گذشته» به نمایش درمی‌آورد، خشونت سنگین گذشته شازده احتجاب را ناتوان کرده اسـت. او باجود آنکه با حیلهٔ بلند می‌گوید«باید کاری بکنم» ناتوان از هرگونه کاری اسـت. گفتشگان او با نامزدش وزن عجیبی دارد. او در تمام رمان حتی در تمام رمان با دروش نامزدش بحث می‌کند و به‌عنوان تنها گفتشگوی او با نامزدش تنها کسی که امکان هر تحرکی را از او سـلب کرده‌اند. در این میانه شازده احتجاب میان‌دار خاطره‌ها، القاب، عناوین و تصاویر اجداد گذشـته، تنها سـگینی عظیم سـرش را بر دسـت‌هایش حس می‌کند و دسـت‌هایش از این بابت می‌لرزد

با شازده احتجاب در ادبیات معاصر فیلری اسـت که درمی‌یابیم راه گریز از گذشته بسته اسـت. که از گذشته گریزی نیسـت. اما این موضوع در حین حال به منزله آن هم نیست که آدمیان تمام در گذشته اسـیر» می‌شوند. دنیا در تاریخ ادبیات مدرن ایران داسـتان کوتاه کوچ سیف را از رمان رواج دارد اسـت. دلایل این برتری جای تأمل و تدقیق دارد. بخصوص که در مجموع، با وجود میلگین تلال کیفیت، بازار فروش رمان از داستان کوتاه بهتر بوده و رمان‌ها اقبال بیشتری دیده‌اند؛ «نمازنویسی‌های امیر احمدی‌آریان، بر دیوارهای کاغذی» کتابی شده است که منتقد و مترجمی که معتقد است «اگر یک کار قابل ذکر در دهه هزاره‌سیدوهشتاد خوشبینی کرده باشم همکاری با این صفحات (روزنامه‌ها) بوده است. بخش عمده‌ای از زندگی من در این‌چهت وقف روزنامه‌نگاری آدمی شد. تا چند داسـتان و شعر و نظریه یعنی بگیر تا سـنون‌نویس در باب حوالتی ادبیات ایران و احیاناً ادبیات جهان، برت‌گرش ابدعای و بیورین‌بخش خشنی و ابراز شعفی»

شعارنویسی بر دیوار کاغذی
امیر احمدی‌آریان
نشر چشمه
چاپ اول: ۱۳۹۳

عطف کتاب

فرو خواهد ریخت

«ترانه‌های طربناک عنوان مجموعه شعری از کامبیزا گویاست که این‌روزها از طرف نشر بوتیمار در مجموعه «ترانه‌های طربناک» منتشر شده است. رمان، نویسنده‌ای است که برای نوشتن داسـتانی بلند از معمای قتل عمومیش پرده بردارد. او گذشـته را می‌کاود و از طریق عکس‌های خود در سـنین مختلف، به کودکی و نوجوانی خودش نقب می‌زند. داسـتان با اشـاره رای به قتل عمو شروع می‌شود و با شرح مرگ منکوک پدر رای که روی رمال ۱۱ ساله پیدا می‌شود، ادامه می‌یابد. پدر و عموی رای ارباب‌هایی در شمال کشور بودهاند. با مرگ پدر، عمو اختیارداران رای و خانواده‌اش می‌شـود و پدرش به‌ناچار به چاپ رسـیدهاند و البتـه در بین دفترهای منتشرشده چند نام شناخته‌شده دیده می‌شود.

«ترانه‌های طربناک» اما شامل ۵۷ شعر اسـت که غالبا شعرهایی کوتاه و چندخـطی‌اند. «ترانه‌های طربناک» دومین‌مجموعه‌شعر کامبیزا گویاسـت. پیش از این دفتر شـعر دیگری از او با نام «نجاتبودوتوترانه» در نشر تلاش منتشر شده بود. «نجاتبودوتوترانه» اما، علی‌رغم آن‌که شعرهایی کوتاه‌اند، اما در برخی‌گرگر و شعرهای مجموعه «ترانه‌های طربناک» هـم در همان فضای شـعری مجموعه قبلی نوشته شده‌اند. شعرهای هر دو مجموعه زبانی ساده دارند و مضامینی مشترک هم در هر دو مجموعه دیده می‌شـود. تصویر گذشـته یا آزرها و حـسرتهایی در برخی از شعرهای هر دو مجموعه شـده می‌شود. مثلا در شـعری از مجموعه «نجاتبودوتوترانه» می‌خوانیم: «آزرهایم آتشـفشـان‌اند/ زمانه خاموشـش کنون خاکسـتری مانـده برجای/ و کوه‌های حقیر/ که فرو خواهد ریخت/ مثل هرچیز گذرنده/ همین‌ها را فردا»/ و بعد در شـعری از مجموعه «ترانه‌های طربناک»: «لحظه‌لحظه‌های عمرم را/ در کوچه‌های/ تنگ شباته/ به بیست/ کشـاندم/ و خورشـید را/ در تاریکی روباهـم‌بس‌است‌ام‌ترسم/ بـه انتظار/ روزی/ با روزنی.»

بسـیاری از شـعرهای هـر دو مجموعـه مضمونی عاشـقانه دارند و به‌عبارتی عشق مضمونی اسـت که در غالب شعرها و به شکل‌های گوناگون دیده می‌شـود. شـما شاعر برای خلق موقعیت‌های شعری از عناصر طبیعت به‌صورت متعدد اسـتفاده کرده اسـت. در یکی از شـعرهای دفتر «ترانه‌های طربناک» می‌خوانیم: «به مـسیرهای پاکبوشـه/ سـلامی عاشقانه/ خواهم داد/ وقتی که/ در لبر نقره‌فام‌اهم/ تنگ می‌شود/ و جای پاهای‌شان/ بر سنگ و خاک/ نشان سـرخ/ دلیری بود»؛ یا در شـعری دیگـر از همین مجموعه: «لحظه‌های‌ای بی‌نوبدن/ چه با تلخی و عشـق‌محکم/ گذشـت/ هجچون/ آرامی/ اندهیـسـار و گریـزه/ بعـد از طوفان/ آبی وقتی/ فرومی‌نشـیند/ کـه تلوه کرده باشـد.» از کامبیزا گویا به‌جز این دو دفتر شـعر، چند مجموعه داسـتان و رمان هم منتشـر شـده که عناوین مجموعـه داسـتان‌های او عبارت‌اند از: «تصویر»، «اوبالان»، «لاءها در سرفه‌اند»، «صدای سـازه»، «مسـاجر»، «خـاطاط رکـسـاء»، «عروسـی پلاژ» «پرندهها و خیرابها» و «جل‌های سـیرتر شده» هم عنوان دو رمان او هستند.

برخی دیگر از دفترهای شـعری که پیـش از این در دوره دوم شـعر معاصر نشـر بوتیمار به چاپ رسـیده بودنـد عبارتنـد از: «غلوامهی» از کـدخـدا رحمت‌پور، «آبـدا دو علامت می‌دهم» از نـو بر تن نمی‌کنم» از مریم اسـحاقی، «ضمایر متـاب» از آنا شـکرالهی، «این‌روزها از شـبهای تو تاریک‌تند» از سـعید رسـولی‌سـعید، «مخاطب اجباری» از شمس آقاجانی، «گرگها و لاجوردها از فروغ رحمان، «مابقیت اسـت» از مهرداد فلاح، «جاده آویـزن» از محمد دردوگری، «بیراهیی برای پل سفید» از سعید سروش‌راد، «از خنـاب صبح» از فرشید نیـاسـاوسـی، «واژهها به همیـن منوال» از ابوالفضل پاشـا، «بزرگراه مسـدود» از رژا جمالی.

ترانه‌های طربناک
کامبیزا گویا
نشر بوتیمار
چاپ اول: ۱۳۹۳

مرور

تازه‌های نشر ثالث
معمای قتل یک ارباب

«وقت سایه‌ها» رمانی است از محمود فلکی که این‌روزها از طرف نشر ثالث منتشر شـده اسـت. رای، رمان نویسـنده‌ای اسـت که برای نوشتن داسـتانی بلند از معمای قتل عمویش پرده بردارد. او گذشـته را می‌کاود و از طریق عکس‌های خود در سـنین مختلف، به کودکی و نوجوانی خودش نقب می‌زند. داسـتان با اشـاره رای به قتل عمو شروع می‌شود و با شرح مرگ منکوک پدر رای که روی رمال ۱۱ ساله پیدا می‌شود، ادامه می‌یابد. پدر و عموی رای ارباب‌هایی در شمال کشور بودهاند. با مرگ پدر، عمو اختیارداران رای و خانواده‌اش می‌شـود و پدرش به‌ناچار به چاپ رسـیدهاند و البتـه در بین دفترهای منتشرشده چند نام شناخته‌شده دیده می‌شود.

«ترانه‌های طربناک» اما شامل ۵۷ شعر اسـت که غالبا شعرهایی کوتاه و چندخـطی‌اند. «ترانه‌های طربناک» دومین‌مجموعه‌شعر کامبیزا گویاسـت. پیش از این دفتر شـعر دیگری از او با نام «نجاتبودوتوترانه» در نشر تلاش منتشر شده بود. «نجاتبودوتوترانه» هم‌اظهار کرد که در برخی‌گرگر و شعرهای مجموعه «ترانه‌های طربناک» هـم در همان فضای شـعری مجموعه قبلی نوشته شده‌اند. شعرهای هر دو مجموعه زبانی ساده دارند و مضامینی مشترک هم در هر دو مجموعه دیده می‌شـود. تصویر گذشـته یا آزرها و حـسرتهایی در برخی از شعرهای هر دو مجموعه شـده می‌شود. مثلا در شـعری از مجموعه «نجاتبودوتوترانه» می‌خوانیم: «آزرهایم آتشـفشـان‌اند/ زمانه خاموشـش کنون خاکسـتری مانـده برجای/ و کوه‌های حقیر/ که فرو خواهد ریخت/ مثل هرچیز گذرنده/ همین‌ها را فردا»/ و بعد در شـعری از مجموعه «ترانه‌های طربناک»: «لحظه‌لحظه‌های عمرم را/ در کوچه‌های/ تنگ شباته/ به بیست/ کشـاندم/ و خورشـید را/ در تاریکی روباهـم‌بس‌است‌ام‌ترسم/ بـه انتظار/ روزی/ با روزنی.»

بسـیاری از شـعرهای هـر دو مجموعـه مضمونی عاشـقانه دارند و به‌عبارتی عشق مضمونی اسـت که در غالب شعرها و به شکل‌های گوناگون دیده می‌شـود. شـما شاعر برای خلق موقعیت‌های شعری از عناصر طبیعت به‌صورت متعدد اسـتفاده کرده اسـت. در یکی از شـعرهای دفتر «ترانه‌های طربناک» می‌خوانیم: «به مـسیرهای پاکبوشـه/ سـلامی عاشقانه/ خواهم داد/ وقتی که/ در لبر نقره‌فام‌اهم/ تنگ می‌شود/ و جای پاهای‌شان/ بر سنگ و خاک/ نشان سـرخ/ دلیری بود»؛ یا در شـعری دیگـر از همین مجموعه: «لحظه‌های‌ای بی‌نوبدن/ چه با تلخی و عشـق‌محکم/ گذشـت/ هجچون/ آرامی/ اندهیـسـار و گریـزه/ بعـد از طوفان/ آبی وقتی/ فرومی‌نشـیند/ کـه تلوه کرده باشـد.» از کامبیزا گویا به‌جز این دو دفتر شـعر، چند مجموعه داسـتان و رمان هم منتشـر شـده که عناوین مجموعـه داسـتان‌های او عبارت‌اند از: «تصویر»، «اوبالان»، «لاءها در سرفه‌اند»، «صدای سـازه»، «مسـاجر»، «خـاطاط رکـسـاء»، «عروسـی پلاژ» «پرندهها و خیرابها» و «جل‌های سـیرتر شده» هم عنوان دو رمان او هستند.

برخی دیگر از دفترهای شـعری که پیـش از این در دوره دوم شـعر معاصر نشـر بوتیمار به چاپ رسـیده بودنـد عبارتنـد از: «غلوامهی» از کـدخـدا رحمت‌پور، «آبـدا دو علامت می‌دهم» از نـو بر تن نمی‌کنم» از مریم اسـحاقی، «ضمایر متـاب» از آنا شـکرالهی، «این‌روزها از شـبهای تو تاریک‌تند» از سـعید رسـولی‌سـعید، «مخاطب اجباری» از شمس آقاجانی، «گرگها و لاجوردها از فروغ رحمان، «مابقیت اسـت» از مهرداد فلاح، «جاده آویـزن» از محمد دردوگری، «بیراهیی برای پل سفید» از سعید سروش‌راد، «از خنـاب صبح» از فرشید نیـاسـاوسـی، «واژهها به همیـن منوال» از ابوالفضل پاشـا، «بزرگراه مسـدود» از رژا جمالی.

ترانه‌های طربناک
کامبیزا گویا
نشر بوتیمار
چاپ اول: ۱۳۹۳

عطف کتاب

درباره «از حیرت تا گرسنگی»
دایره بسته

«فرشید فرهندنیا» نویسـندگان کتاب «از حیرت تا گرسـنگی» در نـبـوه نگارش بازگوشـانه و کنایی خود، سـودای نوشتن داسـتان‌هایی دارند که کمترین ارتباط و وابستگی را به جهان واقعی بیرونشان نمی‌کند تا بتوان گفت داسـتان‌هایشان در عین حال دارای تلاش برای ارتباط با خوانندگان هم هستند. تمامی نمونه‌های کتاب حاضر، تنها در یک جمله خلاصه می‌شوند: «مطمئنا ارتباط عمیقی با خوانندگان دارد. چقدر با این نظر موافقید؟ آیا نظر شما با نظر نویسنده کتاب موافق است؟»

مجید خادم و رضا بازی‌زاده
نشر بوتیمار

به هنریک ایبسن را یادآور می‌شود که زمانی به استقبالوسکی گفته بود: «او زندگی را نمی‌شناسد. چون زندگی اینگونه نیست.» بود در ادامه توضیح می‌دهد که: «مطمئنا ارتباط عمیقی با خوانندگان دارد. چقدر با این نظر موافقید؟ آیا نظر شما با نظر نویسنده کتاب موافق است؟»

ایبسن نلتی از این است که احساس می‌کند او همچون آدمی است که خودش به لطیفه‌های خودش می‌خندد و از طرزهای موفقیت برسـاخته خود سرخوش می‌شود. دروافع او قدرتمند است در قالب طنز موفقیت بیندیشد. در مثل یک گفته فقط می‌تواند روی یک نوع کافه حشیه‌دار مخصوص بنویسد. بنابراین شخصیت‌های برساخته ایبسـن خیلی قابل کشف هسـتند و اینکه چرا در مورد شـخصیت‌ها بصورت نسـبت‌فرقه‌ای نمایش و قابل درک نمایش می‌دهد و رازورمزهای کارکترهای او رازورمزهایی قابل کشف و دریافتنی هسـتند اما آنچه که او در این نوع نگاه و رویکرد مثلا برخلاف شعر آرمانگرایی است که می‌توان نوعدهایش را در اشعار شاملو دید. برای مثال شاملو شعر خود را در اشعار عاشقانه‌اش هم خطابی جمعی قلمداد در حالی که شعر امروز غالبا خطابی واحد و فردی دارد. چقدر با این نظر موافقید و دلیل آن را چه می‌دانید؟

ای‌کاش کمینگ شـاعر جنجالی و آوگـارد آمریکایی در گفتوگویی که من چندسال پیش ترجمه کرده بودم در رابطه با شعر خودش با لحنی تند تودهها را به بلاهت متهم می‌کند و در حالتی بازاردکسیکال به خوانندهٔ شعرش که برآمده از همان توده‌هاست می‌گوید این شعرها را فقط من می‌فهمم و تو اما سادهلوحی است که فکر کنیم آن ریکورد آرماگرا و لحن غالبا شاعرانه‌ای هم در ادبیات رخت بربسته است. چنین حرفی به این می‌ماند که بگوییم دوران بازیگری کلاسـیک و شـکسپیری در تئاتر و سینما به پایان رسیده است. نمی‌دانم چرا ما همیشه به استقبال مرگ پدیدههایی می‌رویم که تا همین چندی پیش محبوبمان بوده است. هر دوی این گرایش‌ها در کنار هم می‌تواند وجود داشـته باشـد. در بسـیاری از موارد محتوالست که قالب برازنده خود را تعیین می‌کند. بونوش هم «بندبازی یا بدگیر» را ساخته و هم «جنایت بهنام بروزاژی» را. اما اولی را با رویکردی یکسره رمانتیک و دومی را با رویکردی کاملا سوررئالیسـتی. اما دلیل واقع قدرت و جزءگرایی در هنر امروز ایران ناشـی از تحولاتی بنیادی در شیوه جهانگیری و برداختن به آن قدرت فکری محسوب می‌شود. طنز در کار ایران شاعران که نمونه‌ای از شـاعران نسل بیست است. ایران برهنه و گاهی بهشدت ولنگار (وقیح) انعارنی مشابه زوزه» (آلن گینزبرگ) شاید از آن دوره به لحاظ غیرمنتظره و ناملمانوف‌شدن طنزآمیز به نظر می‌رسید اما با برداشت امروزی ما احتمالا فاقد ویژگی‌های لازم برای طنز و مطابیه خواهد بود. به شرح گری کرری کورسو نیز یک نوع طنز سوررئال هست که بیشتر ذاتی است.

**★ ویژگی دیگر شـعرهای شـما آشـنایی‌زدایی اسـ